

زندگی و اندیشه عبدالرحیم طالبوف

محب خاک پاک تبریزم

رحیم رئیس نیا



عبدالرحیم نجارزاده تبریزی معروف به طالبوف به دنیا آمده در خانه نجاری دست به دهان در کوی سرخاب تبریز در سال ۱۲۵۰ / ۱۸۳۴ و مهاجرت کرده به قفقاز در ۱۷ سالگی همراه خیل کارجویانی که گروه گروه از مرز می گذشتند. در تفلیس به خدمت يك مقاطعه کار ایرانی مهاجر درآمد و سپس خود به مقاطعه کاری و تجارت پرداخت و ثروتی اندوخت و در تمرخان شورا، مرکز داغستان رحل اقامت افکند و سرایش به انجمن دانش و اندیشه و محل آمد و رفت روشنفکران و بعضی دولتمردان ایرانی که گذارشان به باکو می افتاد، تبدیل شد. با شیوه خودآموزی به خودسازی پرداخت و در پرتو آموختن زبان روسی دریچه ای به سوی دانش و جهان نوین گشود و کوشید تا این دریچه را به روی هم وطنان خویش نیز بگشاید. در نامه ای که در سال ۱۳۱۶ به یوسف اعتصام الملک نوشته، ضمن اشاره به این که با زبان روسی آشنایی دارد، عربی هیچ بلد نیست و فارسی را چنان می داند که عرب فرانسه را، خاطر نشان می کند که «با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت بعضی آثار محقر به یادگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده، بنده را مهندس انشای جدید بدانند...»<sup>۱</sup>

به هنگام نگارش نامه مذکور، پندنامه مارکوس، قیصر روم، رساله فیزیک، رساله هیئت جدید که هر سه از زبان روسی ترجمه شده بودند، نخبه سپهری، که در بردارنده «خلاصه

احوال حضرت ختمی مآب» است و جلد‌های اول و دوم سفینه طالبی یا کتاب احمد را از سال ۱۳۰۱/۱۸۸۴ یعنی از پنجاه سالگی به بعد در استانبول انتشار داده بود. وی پس از آن نیز به نوشتن ادامه داد. مسالك المحسنين، سياست طالبی، ايضاحات در خصوص آزادی و مسائل الحيات آثار دوره اخير خلاقيت ادبی \_ سیاسی او هستند.

مسالك المحسنين شرح سفر خیالی يك هیات اکتشافی به قله دماوند است. می دانیم که سفرنامه تخیلی نویسی در اروپای سده های هجدهم و نوزدهم رواج گسترده داشته، شاهکارهایی چون روبنسون کروزوئه (۱۷۱۹)، سفرنامه گالیور (۱۷۲۶) و تسلی سفر، یا آخرین روزهای يك فیلسوف (۱۸۳۰)، نوشته سر همفري دیوی ۲، شیمیدان انگلیسی در این زمینه خلق گردیده اند. طالبوف در اثر مورد بحث که به نظری با الهام از اثر یاد شده دیوی نوشته، ۳ آرزوهای خویش در خصوص ترویج دانش و تجدد، اصلاحات اجتماعی و مذهبی و مسائل دیگر را از زبان قهرمانان خود بیان داشته، تنها راه تحقق آنها را نیز در تغییر حکومت استبدادی به حکومت قانون دانسته است، داستان گونه مورد بحث با فصلی پرمعنی پایان می پذیرد. در این فصل مظفرالدین شاه به همراه اتابک اعظم در تالار بزرگ عمارت ضیا، در حضور تمام اعیان مملکت و رجال دولت «یاسای مظفری» را که بشارت دهنده اعطای «حریت کامله» است، اعلام می دارد و حاضران مجلس چنان فریاد شادی بر می کشند که نویسنده از خواب بیدار می شود و خود را در خانه تاریک می یابد و از بیم «دچار عسس بی داروغه» شدن، از بیرون رفتن برای پیدا کردن کبریت به منظور روشن کردن چراغ صرف نظر کرده، دوباره سر بر بالین نهاده، می خوابد، تاکی بیدار شود. ۴ طالبوف در زمانی که این سفرنامه داستانی، يك سال پیش از صدور فرمان مشروطه، در قاهره زیر چاپ بوده، به یکی از آشنایان خود چنین نوشته است: «نخوانده عرض می کنم، این کتاب بدین اسلوب تاکنون در لسان شرق نیامده...» ۵

سیاست طالبی که مشتمل است بر دو مقاله «سیاسی» و «ملکی» اگرچه سال ها قبل نوشته شده بود، «حسب الميل» مولف چند ماه پس از درگذشت وی در ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۹ / ۱۰ اسفند ۱۲۸۹ در تهران منتشر شد. دو اثر باقی مانده هر دو همزمان با انقلاب مشروطه و تحت تاثیر آن، تالیف و منتشر شده اند. وی ایضاحات در خصوص آزادی را که در بردارنده فصولی چون «در بیان مجلس شورای ملی»، «در فواید مجلس شورای ملی»، «در تکالیف وکلای ملت» و... است، در اواخر ۱۳۲۴ مقارن تدوین متمم قانون اساسی و کشمکش های دربار و مجلس و گروه ها و جناح های مختلف و متضاد درون و بیرون مجلس تالیف کرده بود، توانست چهار ماه بعد در تهران به چاپ برساند. از نامه ۲۱ جمادی الاول ۱۳۲۵ وی به یکی از نمایندگان آذربایجان در مجلس چنین برمی آید که سفارش کرده بود، ناشر به هر يك از وکلای مجلس يك نسخه از آن بدهد. در همان نامه استدعا کرده که در مطالعه آن «دقت فرمایند، زیرا خیلی فشرده و جمیع مراتب فیلسوفی قوانین و تکالیف آینده [در آن] مندرج است...» ۶ مسالك الحيات که جلد سوم کتاب احمد به شمار آمده، در سال انقلاب خیز ۱۳۲۴ در تقلیس به چاپ رسیده، به جهت اهمیتی که از نظر آشنا کردن مردم به موازین مشروطیت و گسترش تئوری آن در ایران داشته، با تفصیل بیشتری مورد معرفی قرار می گیرد. آثار طالبوف از نظر قالب و محتوا دارای ویژگی های بارزی است. او آثار خود را به اسلوبی ساده و روان می نوشت و از طرف های مکاتبه اش نیز می خواست که ساده بنویسند. ۷ اساساً ساده نویسی از

دستاوردهای انقلاب های اجتماعی و ناشی از ضرورت پیوند روشنفکران با قشر های وسیعی از مخاطبان بود. مولف سیاحت نامه ابراهیم بیگ هم با توجه به واقعیت های پیش روی، ساده نویسی را مقتضای زمان خود دانسته است. ۸ نوشتن برای مردم کوچه و بازار نثر را از تنگنای سنگواره ای کهنه اش به در آورده، قابلیت های جدید ارتباطی از جمله کاربرد در داستان و نمایشنامه را به آن می بخشد. در مقابل داستان و نمایشنامه نیز بستر رشد نثر جدید می شود. طالبوف یکی از نخستین نویسندگان ایرانی بود که ژانر رمان را برای برقرار کردن ارتباط گسترده و موثر به کار گرفت. پیش از او آخوندزاده در این راه گام برداشته بود. وی همزمان با سال های نخست مهاجرت طالبوف به قفقاز و اقامتش در تفلیس، در همان شهر نمایشنامه ها و نیز رمان آلدانمیش کواکب یا خود حکایت یوسف شاه خود را تحت تاثیر این باور که «دور گلستان و زینت المجالس گذشته است، امروز این تصنیفات به کار ملت نمی آید، امروز تصنیفی که متضمن فواید ملت و مرغوب طبایع خوانندگان است، فن دراما و رومان است» ۹ یکی بعد از دیگری تصنیف کرد. رمان ستارگان فریب خورده به پیوست مجموعه تمثیلات او در ۱۲۷۶ / ۱۸۹۵ در تفلیس به چاپ رسید و ترجمه فارسی همان مجموعه که به همت میرزا جعفر قراجه داغی صورت گرفت، در ۱۲۹۱ / ۱۸۷۴ بیست سال پیش از انتشار جلد اول کتاب احمد و بیست و چهار سال پیش از انتشار جلد نخست سیاحت نامه ابراهیم بیگ چاپ و منتشر شده است. این اثر که یک رمان انتقادی با شکل غربی و با مضمون عمیقاً ایرانی است، «چه در زبان ترکی آذربایجانی و چه در زبان فارسی اولین رمان رئالیستی ایران محسوب» شده است. ۱۰ بی گمان طالبوف و هم ایالتی همانندش، زین العابدین مراغه ای (۱۳۲۸ \_ ۱۲۵۵)، که اندکی پس از وی به قفقاز مهاجرت کرده، در یکی از شهرهای گرجستان رحل اقامت افکنده بود و مانند او فقط در دهه های پایانی عمر خویش فرصت نویسندگی یافت، از شاگردان مکتب نوبنیاد آخوندزاده در کار نویسندگی بودند. ملك الشعراى بهار اینجا سه ایرانی ساکن قفقاز را که «نگران اوضاع ایران... و خود به اصول تمدن جدید آشنا و مایل به آشنایی دیگران» با آن بودند، در کنار هم دیده است. ۱۱ محمد قزوینی، طالبوف را «یکی از نخستین نگارندگان فارسی» به شمار آورده که «ابنای وطن خود را به تالیف رمان های علمی و تئاتر و ترجمه ها از علوم و فنون و صنایع و مکارم اخلاق به زبان ساده آگاه کرد.» ۱۲ پژوهنده ای هم کتاب احمد را از اولین آثار جدید تربیتی برای کودکان و نوجوانان در زبان فارسی دانسته است. ۱۳ طالبوف که کتاب احمد را تحت تاثیر امیل روسو نوشته و احمد مشرقی را در برابر امیل مغربی بر آورده، برخلاف روسو که مخالف علم بوده و آن را به حال بشریت مضر می دانسته، چونان اصحاب دایره المعارف اعتقادی عظیم به علم و پیروزی نهایی آن داشت. بنابراین بر آن بود تا مردم میهن خویش را با آشنا ساختن با مطالب و مسائلی تازه به اندیشیدن و چون و چرا گفتن و گام برداشتن در راه زندگی نو رهنمون شود. از این روی در آثار خود تنها به بازگویی مسائل علمی بسنده نکرده، ضمن طرح افکار و عقاید اجتماعی و شرح عقب ماندگی های ایران در عرصه های مختلف و به دست دادن تصاویر خیالی از جامعه آرمانی که روزی بایست جایگزین ایران استبدادزده شود، آنها را از حد کتاب های علمی ساده فراتر می برد. وانگهی طرح مسائل اجتماعی و فلسفی در آنها با گذشت زمان از عمق و دامنه بیشتری برخوردار می شود. چنانکه در حالی که جلد اول کتاب احمد عمدتاً به ذکر مسائل علمی

اختصاص دارد و نویسنده گاهی هم در خلال آنها به مسائل اجتماعی ایران نیز گریزی می زند، جلد دوم آن از لحاظ نقد اجتماعی غنی و مسائل الحیات، جلد سوم آن از هر دو جلد قبلی پرمایه تر است. احمد، «اولاد موهومی» نویسنده که در دو کتاب قبلی کودکی کنجکاو بوده در این کتاب «از مدرسه عالی به بیرون آمده، تحصیل خود را تمام کرده، مهندس خوب شده، صاحب تالیف است، معلومات زیاده بر استعداد طبیعی خود برافزوده و همان قدر نیز در حفظ عواید ملی و وطن پرستی ابراز عشق و کفایت می کند.» ۱۴ این اثر که صورت يك مكالمه طولانی جدی چهار نفره را به خود گرفته، به طور عمده به طرح اهم عقاید فلسفی و سیاسی نویسنده که به حد نهایی پختگی فکری رسیده، اختصاص دارد.



در مقدمه کتاب، وقتی احمد نویسنده را در حال کتابت می بیند، خطاب به وی می گوید: «در سر پیری با این امراض متعدده و ضعف شدید و بی نوری چشم چرا از عمر خود می کاهید؟ هر چه تاکنون گفته و نوشته اید، اگر می خواندند و می شنیدند برای بیداری هر خفته و هشیاری هر مست و تادیب هر بی ادب و تعلیم هر جاهل و تعدیل هر ظالم بالغاً ما بلغ کافی بود و... می بینید که در دل جماد ایرانی چون قطره باران بر سنگ خاره اثر نکرد و از اینها عوض قبول و اذعان ایسناد جنون و ضعف ایمان شنیدی...» و نویسنده پاسخ می دهد: «... من از اجرای وظیفه خود تمرد نمی کنم، می گویم و می نویسم اگر گوش معاصرین کر باشد... در اعصار آینده اقل فایده این نوشتجات ذکر خیر و تشویق سایرین به ارائه تمدن و قدردانی ایام زندگی و آزادی ملت ما می شود. پیغمبر ما را جهال قریش مجنون گفتند... اگر به من که مرد بی سواد هستم اسناد جنون بدهند، چه می شود؟ تاکنون سخن در پرده می گفتم حالا فاش می گویم و از گفته خود دل شادم...» ۱۵ يك سال پس از انتشار کتاب مورد بحث هم در نامه به دوستی تصریح کرده است که «چون بنده در خارج بودم ترس و واهمه نمی کردم، قدری بی پرده گفتم و نوشتم.» ۱۶ در نامه ای هم که پس از بازگشت از سفر آلمان برای معالجه بی نتیجه چشم در سال ۱۳۲۳/۱۹۰۵ به معاون الدوله نوشته شکایت کرده است که «چشم هایم روز به روز کم نور می شود. اگر نمی نوشتم یا نمی خواندم یحتمل بهتر می شد، اما چه فایده که نمی توانم از غذای روح خود بی نصیب شوم.» ۱۷ آنهایی هم که وی را در همان ایام دیده اند، گواهی داده اند که هنگام خواندن، کاغذ را تا فاصله سه-چهار انگشتی به چشم خویش نزدیک می کرده است و با این همه برای آنکه از تعقیب رویدادهای سیاسی و علمی روزگار خود محروم نماند، حتی زمانی که برای معالجه به چشمه های آب گرم قفقاز رفته بوده دست کم

روزی «يك نمره عزت مسكوفسكى و يدومست» را می خوانده است.» ۱۸ نویسنده در کتاب مورد بحث کوشیده است تا مفاهیم حقوق فردی و جمعی؛ آزادی و حدود و انواع آن، مشروطیت و الزاماتش را براساس موازین لیبرالیسم برای ایرانیان روشن گرداند. وی وضع قوانین را برای مشخص کردن حقوق و تعیین حدود افراد و جوامع لازم برشمرده آن را حق اکثریت ملت که به واسطه وکلایش اعمال می شود می داند. دفاع از حقوق را هم از وظایف مقدسه انسانی به شمار آورده گذشتن از حق خویش را تشویق و تقویت ناحق دانسته، اظهار عقیده می کند که «از سعادت حقوق کسی منتفع می شود که وجوب حفظ او را معتقد باشد.» ۱۹ آزادی را هم حق مشترك و ثروت عمومی ملت و مصون از تصرف و مداخله دیگران و حتی حکومت ها به شمار آورده کمال قوه آزادی را زمانی دانسته که نفوس برای حفظ آزادی خویش از مال و جان و اولاد خود می گذرند و اگر در حفظ حریت کوتاهی کنند، در پیشگاه اخلاف خود مسئول شناخته می شوند و از حکیمی نقل قول می کند که «آنان که آزادیشان از دست رفت اگر منتظر بشوند که غاصبان با طیب خاطر [آن را] به ایشان برگردانند عمر آنان کفایت نیل مقصود را نمی کند...» ۲۰ کتاب مورد بحث دربردارنده مباحث و مطالب و نکات متنوعی است که بی گمان با توجه به شرایط و نیازهای جامعه دستخوش انقلاب مطرح شده اند که متاسفانه مجال بازگویی و بررسی آن همه نیست. مولف از جمله ترجمه قانون اساسی ژاپن را برای آنکه الگویی باشد در دست قانونگذاران ایران ضمیمه آن کرده است. وی امپراتور ژاپن را که با فهمیدن «معایب سلطنت مطلقه» «حق خود را مشروط» کرده با اقدامات مردم دوستانه خویش ملت را به چنان اقتداری رساند که بتواند پوزه خرس سفید روسیه را بر خاک بمالد، ستوده و خاطر نشان می سازد که هر سلطان مستقل که سعادت ملك و ملت خود را بخواهد باید تبعه را در اداره مملکت به معاونت خود دعوت نماید وگرنه [خود] بی دعوت در آیند و آن وقت نغمه دیگر می سرایند. چنان که در روسیه [در جریان انقلاب ۱۹۰۵] درآمدند.» سلاطین روسیه این نکته را درنیافتند و «امروز ۱۰۰ سال تمام است هر کس از معایب سلطنت مطلقه چیز نوشت یا سخنی گفت، منهیان مخفی به اداره ژاندارمیر» خبر دادند و هزار نفر منقد و معترض را «مقتول یا حبس موبد و نفی بلد کردند.» و با برپا کردن نمایش هایی مشغول کننده در داخل و افروختن جنگ هایی در خارج، از آشکار شدن «اشتعال آتش ظلم» جلوگیری کردند، تا آن که با فتنه انگیزی در آسیای شرقی، ژاپن را که در پرتو تربیت و تلاش سی ساله از حضيض بربریت به قله مدنیت صعود کرده بود، به مقابله با خود واداشتند و با «مغلوبیت های پی درپی... سد سطوت سلطنت مستقله» در هم شکست و زبان های بسته گشاده شد و دل های محترق زبانه کشید...

•••



طالبوف که زادگاه خود را در سنین نوجوانی ترك گفته بود، از قرار معلوم هیچ گاه امکان بازدیدنش را نیافت، لیکن اسناد و شواهد موجود حاکی از آن است که وی هرگز آنجا [شاید هم بهتر باشد بگوییم اینجا] را فراموش نکرد. در نامه مورخ ۱۳۱۶ خود به اعتصام الملك، در پاسخ استمداد وی برای تاسیس چاپخانه ای، نوشته است: «... در باب تاسیس مطبعه و کتابخانه بنده غیر از تبریز در هیچ نقطه نمی خواهم اثری از من بماند. بنده محب عالم و بعد از آن محب خاک پاک تبریز هستم. چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم، هر چه در تبریز درست نمایند بنده را می توان شريك و سهیم و عبد و خادم و جاروب گش آن عمل بدانید...» ۲۱ زمانی هم که نخستین شماره روزنامه ملی، ارگان انجمن ملی تبریز که در اول رمضان ۱۳۲۴ منتشر شد و از شماره ۱۰، جریده ملی و از شماره ۳۸ انجمن نامیده شد، به دستش رسید نامه ای به دفتر روزنامه فرستاد که با عنوان «مکتوب یکی از منتخبین مجلس شورای ملی محبوب ماست» در شماره ۳۳ (۶ ذیحجه ۱۳۲۴) آن روزنامه به چاپ رسید. آن مکتوب با این جملات و عبارات شروع شده بود: «آقای مدیر محترم، روزنامه ملی دو روز قبل رسید. باصغر قطعه چون عنوان ارجمند انجمن ملی را دارد، بنده به وسعت آذربایجان و لطف تبریزش پذیرفتم، سبحان الله نام تبریز در نزد این پیر خادم چقدر محترم و عزیز است، هر وقت ذکر شود از حسرت خاک پاک و دیدن اهالی مستعد و غیور، آرزوی استنشاق هوای فرح انگیز و نسیم مشک بیزش اشك از چشم به دامن می ریزد...» می دانیم که تجار تبریز طالبوف را به پاس خدماتش به وکالت دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب کردند و وی با وجود آنکه پیش از برگزاری انتخابات اظهار تمایل کرده بود که «اگر بنده را انتخاب نمایند سر از قدم نشناخته می آیم» و پس از انجام انتخابات هم پذیرفته بود که برای انجام وظیفه در مجلس، به تهران عزیمت کند، لیکن به علی از آمدن به ایران صرف نظر کرد و اعتبارنامه خود را پس فرستاد. گزارش چگونگی انتخاب و بررسی علل انصراف طالبوف از وکالت مجلس موضوع مقاله مستقلی تواند بود.

پی نوشت ها:

۱- ایرج افشار، آزادی و سیاست، تهران، ۱۳۵۷، ص ۴۵.

۲- days of a Sir Humphry Davy, Consolations in Travel, or the last-Philosopher

۳- سیمین بهبهانی، «پیشینه تاریخی» [ادبیات داستانی ایران]، در ادبیات داستانی در ایران زمین، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمه پیمان

- متین، تهران، ۱۳۸۲، ص ۵۴.
- ۴- عبدالرحیم، ابن شیخ ابوطالب نجارتبریزی، مسالك المحسنين، قاهره، ۱۳۲۳، ص ۲۶۲-۲۴۹.
- ۵- آزادی و سیاست، ص ۷۲.
- ۶- میرزا فضلعلی آقا تبریزی، بحران دموکراسی در مجلس اول، چاپ غلامحسین میرزا صالح، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۳.
- ۷- روزنامه ملی، ش ۲ (۶ رمضان ۱۳۲۴).
- ۸- زین العابدین مراغه ای، سیاحتنامه ابراهیم بیك، چاپ محمدعلی سپانلو، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۳۲.
- ۹- فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، ۱۳۴۹، ص ۵۴.
- ۱۰- باقر مومنی، مقدمه بر تمثیلات فتحعلی آخوندزاده، ترجمه میرزا جعفر قراجه داغی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۴۳.
- ۱۱- ملك الشعراى بهار، سبك شناسی، ج ۳، تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۷۱-۳۷۲.
- ۱۲- محمد قزوینی، «وفیات معاصرین» مجله یادگار، ص ۵، ش ۴-۵ (آذر- دی ۱۳۲۷)، ص ۸۶.
- ۱۳- حسن عابدینی، صد سال داستان نویسی در ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۴.
- ۱۴- عبدالرحیم ابن شیخ ابوطالب ابن علی مراد نجارتبریزی، مسائل الحیات، تفلیس ۱۳۲۴/، ۱۹۰۶، ص ۸-۹.
- ۱۵- همان، ص ۱۰-۱۴.
- ۱۶- ایرج افشار، سواد و بیاض، تهران، ۱۳۴۴، ص ۷۹.
- ۱۷- آزادی و سیاست، ص ۷۲.
- ۱۸- عبدالرحیم طالبوف، سیاست طالبی، چاپ رئیس نیا و...، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۲.
- ۱۹- مسائل الحیات، ص ۸۸.
- ۲۰- همان، ص ۹۴.
- ۲۱- سواد و بیاض، ص ۸۴-۸۳.